

شاهنامه فردوسی و تاجنامه های ساسانی

شاهنامه فردوسی بنا به عقیده مشهور و بنا بر آنچه از مقدمه های آن بر می آید، چه مقدمه قدیم و چه مقدمه جدید، مبتنی است بر شاهنامه ابومنصوری که در اواسط قرن چهارم هجری به فرمان ابومنصور بن عبدالرزاق طوسی از نامه های کهن ایرانی گردآوری شده است. و مأخذ اصلی شاهنامه ابومنصوری هم کتاب «خداینامه» بوده است که در اواخر دوره ساسانی تدوین شده و عبارت بوده از داستانهای ملی و حوادث تاریخی آن از قدیمترین زمانها که هنوز شکل تاریخی بخود نگرفته بود و داستانها سینه به سینه نقل می شدند تا دورانی که

بسم

محمد محمدی

(دکتر درویش)

جنبه تاریخی بخود گرفته و وقایع ثبت و ضبط میشده‌اند. و این کتاب مهم‌ترین مأخذی بوده‌است که در باره تاریخ عمومی ایران و بعضی از سرزمینهای تابع آن در زبان پهلوی و ادبیات ساسانی وجود داشته است.

کتاب خداینامه پس از غلبه اعراب و انتشار اسلام در ایران از دو طریق مستقل و جدا از هم به عالم اسلام و ایران راه یافت. یکی بوسیله ترجمه عربی آن که در نیمه اول قرن دوم هجری بعمل آمد و دیگری بوسیله ترجمه فارسی آن که خیلی پس از این تاریخ و احتمالاً در قرن چهارم صورت گرفته است. ترجمه آن در عربی بنام سیرالملوک یا سیرملوک الفرس خوانده شد و در فارسی بنام شاهنامه معروف گردید که قبل از فردوسی هم کسان دیگری در صدد جمع یا نظم آن بوده‌اند و کم و بیش آثاری هم به‌نشر یا به‌نظم در این زمینه بوجود آورده‌اند ولی عظمت شاهنامه فردوسی همه آنها را به‌دست فراموشی سپرد.

کتاب خداینامه هر چند مهم‌ترین و بزرگ‌ترین کتابی بوده که در باره تاریخ و داستانهای ایرانی در زبان پهلوی وجود داشته ولی در این زمینه مأخذ منحصراً بفرود نبوده‌است. غیر از خداینامه کتب تاریخی دیگری هم در زبان پهلوی وجود داشته‌اند که خود سندی مستقل بشمار می‌رفته‌اند. و مانند بعضی از داستانها و قصه‌های مستقل که به تدریج به خداینامه یا ترجمه‌های آن افزوده گشته و جزء آن شده‌اند این کتابها در خدای نامه وارد نشده و همچنان مستقل و جدا باقی مانده‌اند. و علت اینکه در بعضی از کتب عربی قدیم و همچنین در شاهنامه فردوسی مطالبی دیده می‌شود که در همه یا بعضی از کتب دیگر نیست همین است که هر يك از مؤلفان علاوه بر خداینامه از مأخذ دیگری هم که بدون شک با مأخذ قدیم پهلوی ارتباط داشته بی واسطه یا با واسطه استفاده کرده‌اند.

ولی با وجود این نمی‌توان گفت که تمام مأخذیکه در ادبیات پهلوی وجود داشته مورد استفاده تاریخ نویسان عربی زبان ویا گرد آورندگان شاهنامه‌های فارسی قرار گرفته و خارج از آنچه در این کتب مندرج است سند دیگری شامل مطالب دیگری در تاریخ ایران در ادبیات ساسانی وجود نداشته است.

زیرا امروز ما در ضمن جستجو ها و کاوشهای خود جسته گریخته به مآخذی برمی خوریم که با آنکه در اصالت آنها شکی نیست معذک مطالب آنها در کتب تاریخی و شاهنامه ها منعکس نشده . و چون موضوع سخن ما در اینجا شاهنامه فردوسی است ازینرو بحث خود را بهمین کتاب و بعضی مآخذ ساسانی محدود می سازیم .

استاد فقید پروفیسور آرتور کریستن سن که بدون شك یکی از محققان کم نظیر درباره تاریخ و تاریخ تمدن دوره ساسانی است در تعریف منابع ساسانی که مورد استفاده مورخان عرب و ایرانی قرار گرفته گوید «سرچشمه اطلاعات فردوسی و ثعالبی یکی بوده است . در اکثر روایاتیکه مؤلفان مذکور از خدای نامک نقل کرده اند مطالبی هم از سایر مآخذ پهلوی مثل آئین نامک و تاجنامک و اندرزا و رمان های عامیانه گرفته و داخل نموده اند .»^۱

در اینجا صحبت ما برسر کتابی است که در این عبارت بنام «تاجنامک» ذکر شده و علت انتخاب این موضوع آن است که تحقیق در این امر علاوه بر فائده ای که از نظر بحث در مآخذ شاهنامه دارد در روشن ساختن یک راه جدید برای تحقیق در ادبیات ساسانی نیز دارای اهمیت فراوان است .

شاید لازم باشد که بعنوان مقدمه به این مطلب توجه کنیم که پس از انقضاء دوره ساسانی آثار و نوشته هایی که از آن دوره در رشته های مختلف ادب و تاریخ و بعضی از علوم معمول آن عصر به مسلمانان رسید کم نبود . توجه خاصی که در دوره ساسانی و بخصوص از زمان خسرو انوشیروان به بعد به فرهنگ و ادب و علوم عصری شذ باعث شده بود که کتب متعددی در رشته های مختلف علم و ادب بزبان پهلوی تألیف و یا ترجمه گردد و به این جهت در اواخر آن عصر زبان پهلوی زبانی نسبتاً پرمایه بود و در رشته های ادب و فرهنگ سرمایه ای قابل توجه داشت .

۱ - ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی ، تهران ۱۳۱۷ ، ص ۴۰

ترجمه نوشته‌های پهلوی بزبان عربی از اوائل قرن دوم شروع گردید و اگر ترجمه دیوان عراق را از زبان پهلوی به عربی سرآغاز عصر ترجمه از این زبان بدانیم باید تاریخ آنرا به نیمه دوم قرن اول هجری جلو ببریم. بهر حال از نیمه اول قرن دوم و بخصوص در دوران ابن مقفع که در سال ۱۴۲ هجری به قتل رسید کار ترجمه از فارسی به عربی رونقی بسزا یافت و بعدها در زمان مأمون با تأسیس بیت‌الحکمه که هم کتابخانه و هم دارالترجمه‌ای بود و چند تن از ایرانیان فاضل آنجا را اداره می‌کردند و در آن به کار نقل و ترجمه اشتغال داشتند کار ترجمه از پهلوی هم همچنان رواج داشت بطوری که تا اواخر قرن دوم و نیمه‌های قرن سوم بیشتر کتابهایی که جنبه ادبی و تاریخی داشت و با محیط اسلامی هم سازگار بود به تشویق وزرای ایرانی به عربی ترجمه گردید.

البته قسمت عمده آن ترجمه‌ها بتدریج بخورد زبان عربی رفت و جزء مؤلفاتی گردید که در این زبان بوجود آمد و کم کم از آنها جز نامی باقی نماند و شاید از بسیاری از آنها حتی نامی هم باقی نمانده باشد. ولی با مراجعه به آن نامها و اطلاعاتی که از منابع قدیم عربی و بخصوص از ادبیات دوره عباسی بدست می‌آید معلوم می‌شود که در قرنهای نخستین اسلامی عدده نسبتاً زیادی از آثار پهلوی به عربی ترجمه شده، خیلی بیش از آنچه معمولاً تصور می‌رود بوده است.

اگر همه ماخذ قدیم عربی را با دقت جستجو کنیم و کسانی را که بعنوان مترجم زبان پهلوی به عربی نامی از آنها در این کتابها باقی مانده و یا ترجمه کتابی را از پهلوی به عربی با آنها نسبت داده‌اند - اگرچه مترجم حرفه‌ای بشمار نمی‌رفته‌اند - جمع کنیم شاید عدده آنها از ۳۰ نفر متجاوز گردد. و اگر کتابها و رسائلی هم که از پهلوی به عربی ترجمه شده و ذکر نامی از آنها در ماخذ قدیم

عربی رفته و یا اثری از آنها برجای مانده با تفحص و دقت بررسی کنیم شاید به رقمی نزدیک به صد یا متجاوز از آن برسیم.^۲

هرچند برخی از آثار دوره ساسانی بعدها بزبان فارسی هم نقل شده ولی هرگز همه این آثار بدان صورت که به عربی ترجمه گردید به زبان فارسی در نیامد، و جز آثار معدودی از آنها در ادبیات فارسی راه نیافت. آنهم چند قرن پس از انقضای دولت ساسانی که از آن دوره آثار زیادی در دست نبود و به این جهت است که بسیاری از کتب و رسائلی که به عربی ترجمه گردیده و نامی از آنها در مآخذ عربی باقی مانده در مآخذ فارسی و در آثار بازمانده زبان پهلوی ناشناخته و نا آشنا است.

از این رو ادبیات عربی در دوره عباسی و بخصوص آن دسته از علوم و آداب که در آن عصر در ادبیات عرب بوجود آمد و قبل از آن در زبان عربی سابقه نداشت از نظر تحقیق در ادبیات دوره ساسانی دارای اهمیت فراوانی است زیرا با کوشش و تجسس در ادبیات عربی دوره عباسی می توان چهره ادبی ایران را در دوره ساسانی خیلی روشنتر و باشکوهتر از آنچه امروز هست جلوه گر ساخت. از جمله کتبی که در همان نیمه اول قرن دوم هجری بوسیله ابن مقفع از زبان پهلوی به عربی ترجمه گردید کتاب یا کتابهایی بوده است که در مآخذ عربی به اسم «کتاب التاج» ذکر شده.^۳ این اسم ترجمه تاجنامه است که در پهلوی تاجنامک خوانده می شده است. سابقاً اهل تحقیق گمان می بردند که کتاب التاج یا تاجنامه عنوان یک کتاب بوده و گرچه استاد فقید کریستن سن در موردی احتمال داده بود که شاید در ادبیات ساسانی تاجنامه های متعدد

۲ - برای اطلاعات بیشتر درباره مترجمان از پهلوی و کتبی که ترجمه کرده اند رجوع شود به کتاب نگارنده به عنوان «المترجمون والنقله عن الفارسیة فی القرون الاسلامیة الاولى» چاپ دانشگاه لبنان - بیروت، ۱۹۶۷.

۳ - عیون الاخبار ابن قتیبه، ج ۱، ص ۸، ۱۰، ۱۳، ۴۰، ۴۷، و صفحات دیگر... ج ۲ و ج ۳ در چند موضع، الفهرست ابن ندیم، ص ۳۱۵، ص ۳۱۸. السعادة والاسعاد ص ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۴۳.

وجود داشته^۴ لیکن این امر از حداحتمال تجاوز نمی‌کرد ولی امروز ما از این کتابها یا بعبارت دیگر از این دسته از کتابها اطلاعات بیشتری داریم. امروز ما میدانیم که تاجنامه در ادبیات پهلوی عنوان خاص يك کتاب نبوده بلکه مانند بیشتر عناوین آن دوره همچون «اندرزنامه» و «پندنامه» و «آئین نامه» عنوان عمومی کتابهایی بوده است که در موضوع خاصی تألیف می‌شده.

موضوع تاجنامه‌ها معمولاً چیزهایی بوده که دانستن آنها برای پادشاهان و شاهزادگان و طبقه اشراف مملکت از لحاظ آشنا شدن با رسم و آیین شاهی و مملکت‌داری و آگاهی بر سرگذشت پادشاهان گذشته و سنتهای ایشان ضروری و جزء فرهنگ مخصوص این طبقه بشمار می‌رفته و به این جهت هم با عنوان عمومی «تاج» که از مختصات پادشاهان بوده شناخته شده‌اند. این قبیل کتابها یا مشتمل بر تعلیماتی در امور سلطنت و تشریفات درباری بوده و یا متضمن شرح حال و سرگذشت و کارنامه یکی از پادشاهان و سخنان حکیمانه و اندرزهایی که در موضوعهای مختلف از زبان آنها روایت می‌شده است.

بطور قطع نمیدانیم که در ادبیات ساسانی چند کتاب از این نوع وجود داشته ولی از جستجوهای که تا کنون به عمل آورده‌ایم نام‌نشانیه از چهار کتاب از این نوع که بزبان عربی ترجمه شده یافته‌ایم که چون در جای دیگر^۵ درباره آنها بطور تفصیل بحث شده در اینجا به تفصیل آن نمی‌پردازیم. در اینکه آیا فردوسی یا گردآوردندگان شاهنامه ابومنصوری از این کتابها استفاده کرده‌اند، و یا اینکه متن پهلوی این کتابها تا اواخر قرن چهارم باقیمانده و در دسترس ایشان بوده است شك و تردید فراوان هست. بلکه اگر بخواهیم هلاک داورى خود را در این باره آن قسمت از آثار باز مانده از بعضی از این تاجنامه‌ها و مقایسه آن با مطالب شاهنامه در همان زمینه قرار دهیم باید بگوئیم که گردآوردندگان شاهنامه از این مآخذ بی‌اطلاع بوده با

۴- ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۳۴

۵- رجوع شود بکتاب نگارنده بنام «الترجمة والنقل عن الفارسیة فی القرون الاسلامیة الاولی، جلد اول، کتب التاج و آلائین». انتشارات دانشگاه لبنان- بیروت، ۱۹۶۴

آنها را در دسترس نداشته‌اند. ولی برای اینکه این داوری مبتنی بر حدس و گمان نباشد عجبالتاً آنرا محدود به همان قسمتی می‌کنیم که فرصت مقایسه و سنجش مطالب آن با مطالب شاهنامه دست داده و در آن تا حدی بحث و بررسی شده است.

یکی از کتابهایی که از نوع همین تاجنامه‌ها بوسیله ابن مقفع به عربی ترجمه شده کتابی بوده که در الفهرست ابن ندیم بنام « کتاب التاج فی سیرة انوشروان » یاد شده، یعنی « تاجنامه در سیرت انوشروان ». گرچه تا چندی پیش بعضی از خاورشناسان بسبب آنکه اثری از چنین کتابی درجائی نیافته بودند، و وجود چنین کتابی با گمان آنها دائر بریگانه بودن کتاب تاجنامه مغایرت داشت، در وجود چنین کتابی در ادبیات ساسانی تردید داشتند و عبارت « فی سیرة انوشروان » را الحاقی می‌شمردند ولی همانطور که گفتیم امروز ما در باره این کتاب اطلاعات جامعتری داریم و حتی قسمتهائی از ترجمه عربی آن را هم در بعضی از مآخذ عربی یافته‌ایم^۶ که نه تنها برای فهم نوع مطالب تاجنامه‌ها بلکه حتی برای روشن ساختن بعضی از حوادث دوران خسرو انوشیروان بسیار مفید و جالب است.

کتاب التاج فی سیرة انوشروان شرح حال و کارنامه‌ای بوده است از خسرو انوشروان که انشا کننده آن خود وی بوده و به اصطلاح امروز یک Auto Biographi است. آثاری که توانسته‌ایم تا کنون از این کتاب از مآخذ قدیم عربی به دست آوریم شامل چند موضوع از حوادث مهم عصر انوشروان است که علاوه بر آنچه معمولاً در تواریخ مستند به خداینامه و منابع دیگر دریافت می‌شود دارای اطلاعات بیشتر و دقیقتری است. از مقایسه این مطالب با آنچه

۶- نویسنده این مقال در چند سال پیش این قطعات را به فارسی برگرداند و با مقدمه مفصلی در باره این تاجنامه در دو شماره از مجله الدراسات الادبیه نشریه کرسی فارسی دانشگاه لبنان در بیروت با عنوان « کتاب التاج فی سیرة انوشروان » به چاپ رسانید. آنچه در این مقال از این تاجنامه نقل می‌شود همه از آن ترجمه است.

در شاهنامه فردوسی در تاربخ وقایع زمان انوشروان نقل شده این نتیجه بدست می‌آید که این کتاب در دسترس گرد آورندگان شاهنامه نبوده است. و از این اوراق میتوان در روشن ساختن بعضی از نقاط دوره انوشروان که در تواریخ شرقی روشن نیست استفاده نمود. و اینک برای اینکه هم با این کتاب بیشتر آشنا شویم و هم مطالب آن را با شاهنامه بسنجیم چند نمونه از مطالب آنرا در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱- پرو کویوس تاریخ نویس رومی که همزمان انوشروان و ژوستینیان قیصر روم بوده و حوادث جنگهای روم و ایران را در این زمان برشته تحریر کشیده خبری را درباره سوء قصد نسبت به انوشروان نقل میکند که ظاهر آدر تاریخ رسمی دوره ساسانی یعنی خدای نامک منعکس نشده بوده است. پرو کویوس این سوء قصد را در اثر توطئه بزرگان ایران که از روش حکومت انوشروان دلگیر و در صدد بوده اند دیگری را از خاندان قباد به شاهی بنشانند دانسته است.^۷ اگرچه این نظر پرو کویوس درباره نسبت دادن سوء قصد به بزرگان ایران با سیر حوادث در زمان انوشروان هم آهنگ بنظر نمی‌رسد زیرا خسرو انوشروان بیش از هر پادشاه دیگر با قلع و قمع مزدکیان به بزرگان ایران خدمت کرده و هیچ موجبی برای دلگیری آنان تا این حد که بچنین کار خطیری دست بزنند وجود نداشته است ولی در هر حال خبر جالبی است که از نظر مطالعه در وضع دوره ساسانی قابل مطالعه است. در شاهنامه فردوسی هیچگونه اشاره‌ای به این حادثه وجود ندارد ولی در اوراق بازیافته از کتاب سیرت انوشروان این حادثه بصورتی بیان شده است که با سیر حوادث دوره انوشروان منطبق تر و در نظر عقل و منطق درست تر بنظر می‌رسد. در این اوراق این حادثه چنین بیان شده^۸:

« روزی در هنگامی که برای گذراندن تابستان به همدان میرفتم در

۷- تاریخ جنگهای ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی ص ۱۱۰-۱۱۱

۸- الدراسات الادبیه، نشریه کرسی فارسی دانشگاه لبنان، بیروت، ۱۹۶۲ ج ۳، ص ۳۴۷.

دستگردنشسته بودم، و برای سفیرانی که از سوی خاقان هیتالیان و چین وقیصر و بغپور در بار گاه ما بودند طعام گسترده بودند، که ناگاه مردی از اسواران باشمشیر آخته بدرون آمد و تا نزدیک پرده پیش دوید و پرده را در سه جای بدرید^۹ و میخواست بدانجا که ما نشسته بودیم در آید و بما حمله کند یکی از ملازمان به من اشاره کرد که شمشیر بر کشم و به استقبال او شتابم ولی من می دانستم که اگر او تنها یک مرد باشد میان من و او حائل خواهند شد و اگر گروهی باشند شمشیر من کاری از پیش نخواهد برد. ترس به خود راه ندادم و از جای نجنبیدم. یکی از نگهبانان او را گرفت مردی بود از ری از اطرافیان و خاصان خود ما تردیدی نبود که کسان بسیاری همراهی او هستند. از من خواستند که در آنجا ننشینم و بزم شراب را در جمع حاضر نشوم تا کنه آن کار آشکار شود. خواست آنان را اجابت نکردم تا سفیران در من بیم و هراسی نبینند و برای شراب بیرون آمدم، چون از آن کار فراغت یافتم مرد رازی را بریدن دست و عقوبتهای دیگر بیم دادم تا نام کسی که او را بدینکار برانگیخته برآستی بگوید و به او اطمینان دادم که اگر راست گوید از آن پس عقوبتی بدو نرسد، گفت گروهی که از خود کتابها و سخنانی پرداخته و گفته اند که از سوی خدا است او را بدینکار و داشته و بدو گفته اند که کشتن من او را به بهشت خواهد برد. چون از این امر جو یا شدم آنرا درست یافتم. دستور دادم تا مرد رازی را رها کنند و آنچه از مال او گرفته بودند باو باز پس دهند و بزدن گردن آن کسانیکه دینی به دروغ آورده و او را بدینکار و داشته بودند فرمان دادم و از آنها کسی را برجای نگذاردم. «

و چنانکه گذشت از این واقعه هیچ ذکری در شاهنامه نشده و همچنین است واقعه دیگری از دوره انوشروان که در تواریخ غربی منعکس شده ولی در

۹- در مجالسی که در حضور پادهاشان تشکیل می یافت پرده ای پادشاه را از حضار جدا میکرد و بین مسند شاهی و پرده مذکور ده ذراع بود و بین پرده و مقام اعضاء طبقه اول نیز ده ذراع فاصله بود (جاحظ و مسعودی)

شاهنامه از آن اثری نیست و در سیرت انوشروان تفصیل آن واقعه آمده است و آن موضوع تعقیب و آزار آن دسته از اشراف و نجبای ایرانی است که دیانت زردشتی را ترك نموده و به دین مسیح گرویده بودند. به این واقعه یکی از مورخین کلیسای مسیحی بنام J. La Bourt در کتابی که به عنوان «مسیحیت در امپراطوری ایران در زمان ساسانیان» نوشته، اشاره کرده و تاریخ آنرا در آغاز جنگ ایران و روم نوشته و واسطه و عامل این کار را هم هرمز موبدان موبد انوشروان دانسته است.^{۱۰} به این واقعه هم در شاهنامه فردوسی و احتمالاً در مآخذ دیگری که هم از خداینامه استفاده کرده اند اشاره ای نیست. ولی در کتاب سیرت انوشروان تفصیل این واقعه به این صورت ذکر شده است.

« موبدان موبد بما گزارش کرد که گروهی از اشراف که آنها را نام برده بود، و برخی از آنها بردرگاه ما حاضر و بعضی در شهرهای دیگر بودند، دینشان مخالف دینی است که ما از پیامبر و دانایان خود به ارث برده بودیم، و که آنها در نهان بدین خود سخن می گویند و مردم را به آن می خوانند، و در این امر تباهی مملکت است زیرا با این حال رعیت یکدل نخواهند ماند تا همه آنچه را که شاه در دین خود حرام می شمارد حرام بشمارند و آنچه را که او روا میداند روا بدانند... من آن پراکنده دلان را خواستم تا با آنها گفتگو و مجادله شود و بر حقیقت واقف گردند و آنرا گردن نهند. و فرمودم تا آنها را از شهر و کشور و قلمرو فرمانرایی من دور کنند و هر سو به جستجو پردازند تا هر که بر دین آنها است با آنان نیز به همانگونه رفتار شود»^{۱۱} La Bourt در این باره می نویسد که شدت جنگ ایران و روم بر آتش تعصبات دینی دامن میزد و شاه اگر چه این آزارها را قبول نداشت لکن محض رعایت سیاست اغماض و تحمل می نمود.

10— J. Labourt, le Christianisme dans L'empire Perse Sous la dynastie Sassanide. Paris 1904 ص ۱۷۶ بجمد

۱۱- الدراسات الادبیه، ج ۳، ص ۳۰۴

از وقایع مهم دوران انوشروان مسأله روابط ایران باخزرها در قفقاز و کرانه های شمال غربی دریای خزر بود. و در این قسمت غالباً نواحی شمال غربی ایران مورد تاخت و تاز این قبایل قرار می گرفت گاهی نیز از طرف دولت روم پشتیبانی می شدند. بیش از یکبار انوشروان به آن حدود لشکر کشید و برخی از قبایل ترك را مطیع ساخت و هر دسته از آنها را تحت فرماندهی یکی از سرداران خود در ایالتهای شمالی قرارداد. در شاهنامه فردوسی از سفرهای خسرو به قفقاز ذکر نشده و بطور کلی سفرهای جنگی انوشروان در شاهنامه قدری در هم است و غالباً در تعیین محل جغرافیائی آن مسامحه ای دیده میشود. ولی در کتاب سیرت انوشروان درباره دوسفر جنگی خسرو انوشروان ب قفقاز اطلاعات دقیق و نسبتاً مفصلی بدست می آید. سفاول چنین بیان شده: ۱۲

و تر کهایی که در ناحیه شمال بودند شرحی از تنگدستی و نیازمندی خود به ما نامه کرده و نوشتند اگر چیزی به آنها ندهیم بکشور ما خواهند تاخت. آنها چند چیز میخواستند یکی آنکه آنان را در سلك سپاهیان خود در آوریم و برای آنها وظیفه ای مقرر داریم که بدان زندگی کنند و از سرزمین گنجه و بلنجر و آن ناحیه به اندازه ای که بتوانند روزی خود را از آن بدست آورند به آنها واگذاریم. من صلاح چنان دیدم که خود در همان راه تادربند صول پیش روم. می خواستم شاهانی که از طرف ما بر آن نواحی گمارده شده اند بدانند که ما چگونه هر زمان اراده کردیم برای سفر آماده و به اینکار توانائیم. و همچنین می خواستیم که آنها هیبت شاهی و کثرت سپاهی و آمادگی تمام و سلاح کامل ما را که بدان بر دشمنان خود چیره می گردند به بینند و نیروی پشتیبان خود را در هنگام نیازمندی بشناسند. و نیز میخواستم که آنها را در این سفر بادادن پاداش و بخشیدن مال و نزدیک ساختن بخود و باسخنان نرم و ملاطفت آمیز دلخوش دارم. تا این عمل درستی و گرایش آنها را نسبت بما بیفزاید و آنان را در جنگ بادشمنان ما سرسخت و پایدار تر سازد. و همچنین

میخواستیم دژهای آنها را سرکشی کنم و در رهگذر خود از حال و وضع خراجگزاران جو یا شوم.

«پس راه همدان و آذربایجان پیش گرفتم و چون بدر بند صول و شهر فیروز خسرو رسیدم آن شهرهای کهنه و آن مرزها را تعمیر کردم و بساختن دژهای دیگری فرمان دادم. چون خبر فرود آمدن مادر آنجا به خاقان خزر رسید ترسید که مبادا براو بتازیم به من نامه کرد که از آن هنگام که به پادشاهی رسیده ام او همواره دوستدار صلح و آرامش بوده و فرمانبرداری مرا برای خود سعادتی می شمارد. یکی از سرداران او چون حال او را بدینگونه یافت صلاح خود را در ترک او دید و با دوهزار تن از کسان خود نزد ما آمد. ما او را پذیرفتیم و در نزد سردارانی که در آن ناحیه داشتیم جای دادیم و براو و کسانش معاشی مقرر داشتیم و فرمودیم تا در آنجا دژی به آنان واگذارند. همچنین فرمان دادیم تا در آنجا نمازخانه ای برای همکیشان ما بسازند. و هو بود و گروهی از مردان دین را در آن بگماردیم و دستور دادیم که به ترکانی که در اطاعت ما در آمده بودند سود فرمانبری از فرمانروایان را بیاموزند، و آنها را به دوستی و راستی و دادگری و پندآموزی و پایداری در برابر دشمن برانگیزند، و دین و عقیده ما را بنو خاستگان آنها یاد دهند، و در آن مرزها برای آنها بازارهایی بیا داشتیم و راههای آنها را اصلاح کردم و منزلگاهها بساختم.»

سفر دوم خسرو انوشروان که در سال سی و هفت از سلطنت آن پادشاه اتفاق افتاد در کتاب سیرت انوشروان بدینگونه توصیف شده است.^{۱۳}

«بر سرسی و هفتمین سال از پادشاهی ما چهار تیره از ترکان ناحیه خزر که هر تیره را پادشاهی بود به ما نامه نوشتند و در آن از تنگدستی که بدان دچار شده بودند و از اینکه خوشبختی خویش را در بندگی ما میدادند سخن گفته و از ما خواسته بودند که به آنها اجازه دهیم تا با مردم خود به خدمت ما آیند و بدانچه فرمائیم عمل کنند و آنچه را پیش از پادشاهی ما از آنها سرزده بردن نگیریم و با آنها مانند سایر بنندگان خود رفتار کنیم ...»

«من در پذیرش آنان چندین فائده دیدم از آنجمله یکی توش و توان و دلیری آنان بود، و دیگر این بود که بیم داشتم از اینکه احتیاج آنانرا وادارتابه - قیصر یاپادشاه دیگری روی آورند و آنان بکمک این ترکان توانائی یافته و برماچیره شوند.

«قیصر پیش از این هم این ترکان را بادستمزد گزافی برای جنگ باشاهان کشور مابمزد میگرفت و آنها را در آن جنگ بسبب همین ترکان شوکتی بود زیرا ترکان لذت زندگی را نچشیده اند و سختی زندگی آنها را بر هر گدلیبر میسازد. به آنها نوشتم:

«ما هر کسی را که در اطاعت مادر آید می پذیریم و آنچه را داریم از کسی دریغ نمیداریم. و به مرزبان در بند نیز فرمانی نوشتم که آنها را دسته دسته بدرون کشور راه دهد. بمن نوشت که پنجاه هزار تن از آنان با زنان و فرزندان و بستگان شان و سه هزار تن هم از سران و سرداران آنها همچنین با خانواده و زنان و فرزندان و بستگان آمده اند.

«چون این خبر بمن رسید خواستم که آنان را بخود نزدیک گردانم تا در بزرگداشتی که از آنها میکنم و عطائی که به آنها می بخشم قدر احسان مرا بشناسند، و با سران سپاه ما مأنوس و آرام دل گردند که هر گاه خواستیم آنها را بایکی از سرداران خود بجائی بفرستیم هر یک را به دیگری اعتماد باشد، پس به آذربایجان حرکت کردم و چون از آذربایجان گذشتم به آنها اجازه حضور دادم...»

این قطعه نسبتاً مفصل است همه آن باهمین دقت در تعریف جزئیات همراه است که چون در اینجا مجال نیست از بقیه آن صرف نظر میشود.

گذشته از مواردی که ذکر شد موارد دیگری هم هست که در کتاب «تاجنامه در سیرت انوشروان» یافت می شود و در شاهنامه نیست و در اینجا مجال ذکر آنها نیست و غرض از بیان این چند مورد هم این بود که اولاً نمونه ای از

این قطعات باز یافته از این کتاب در دست باشد و ثانیاً باین نکته توجه شود که از خلال مآخذ عربی و ادبیات زبان عربی در دوره عباسی میتوان راههای تازه‌ای برای تحقیق در ادبیات ساسانی یافت که محققان جوان نباید از آن غفلت نمایند^{۱۴}



۱۴- برای تفصیل این موضوع مراجعه شود به سخنرانی نگارنده در کنفرانس ایران-شناسان که در نشریه ایران‌شناسی، ج ۱ با عنوان دیکی از مهمترین منابع تحقیق در باره ادبیات ساسانی، چاپ شده است.